

# جایگاه قرآن در حوزه‌های دینی نگاهی دیگر به آموزش و پژوهش در تفسیر و علوم قرآنی

در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین فاکر میبیدی



خمینی دروس آموزشی قرآن وجود دارد که دانش پژوهان دروس تفسیر و علوم قرآن به صورت جدی و در قالب گرایش آن را فرا می‌گیرند.

آنچه که در حوزه جای خوشبختی است، تأسیس رشته تخصصی تفسیر و علوم قرآنی است، که در سه مقطع تحصیلی کارشناسی سطح دو، کارشناسی سطح سه ارشد، مقطع سطح چهار دکتری به آموزش دروس تخصصی تفسیر و علوم قرآن در قالب‌ها و عناوین مختلف درسی و با زیرفصل‌ها و سرفصل‌های مصوب شورای عالی حوزه می‌پردازند.

البته آنچه بیان شد در رابطه با وضع موجود حوزه است، اما اگر بخواهیم در بخش آموزش به وضع مطلوب برسیم باید عرض کنم با همه تلاش‌هایی که در رابطه با حضور دروس قرآنی در متن و بطن حوزه شده، ولی دروس قرآنی همچنان عنوان جنبی بودن را یدک می‌کشد و اگر ما بخواهیم دروس قرآنی را در حوزه به وضعیت مطلوب برسانیم، باید عنوان جنبی بودن را از برنامه‌های درس تفسیر و علوم قرآنی برداریم و ردای اصالت را بر این دروس بیوشانیم، تا آن‌شأ الله همانند دیگر شاخه‌های علوم اسلامی در حوزه به عنوان درس اصلی مطرح باشد.

البته این بدان معنا نیست که این دروس، دیگر دروس راتحت الشعاع خود قرار دهد یا کم‌رنگ نماید. البته می‌توان گفت که دروس تفسیر و علوم قرآن من حیث المجموع در حوزه علمیه به نسبت قبل و به نسبت برخی از دروس از جایگاه نسبتاً خوبی برخوردار است، اما حقیقت این است که اگر ما بخواهیم یک آمار دقیقی نسبت به تعداد کلاس‌ها و ساعاتی که صرف دیگر دروس می‌شود، با دروس تفسیر و علوم قرآن ارائه نمایم، بسیار اندک است که این فقط با تغییر بینش نسبت به برخی از مسائل و تغییر سیاست‌گذاری نسبت به برخی از مسائل حل خواهد شد، تا ما بتوانیم وضعیت موجود را به وضعیت مطلوب تغییر بدهیم و هر چند به همه دروس غیر از فقه و اصول، جنبی اطلاق می‌شود، ولی باید توجه داشته باشیم، درست است که دروس تفسیر و علوم قرآنی در کنار فلسفه و کلام و حدیث و رجال و غیره جنبی است، اما باید تفاوتی میان قرآن و تفسیر قرآن به نسبت سایر رشته‌ها وجود داشته باشد و ما منکر این نیستیم که به سایر دروس نیز جنبی می‌گوییم، ولی ما در آنها هم بحث داریم، که چرا باید آنها جنبی باشند، بلکه باید به همه دروس با یک دید متعادل نگاه شود؛ یعنی

با تشکر از حضرت تعالی به خاطر فرصتی که در اختیار ما قرار دادید تا در زمینه قرآن پژوهی در حوزه‌های علمی سواداتی داشته باشیم.

درس تفسیر قرآن در آموزش‌های عمومی و اختصاصی حوزه چه وضعیتی دارد؟ و چه راهکارهایی برای تکمیل و تکامل آن دارید؟

در رابطه با جایگاه درس تفسیر در حوزه علمیه قم، باید گفت که بحمدالله در این سه دهه نسبت به دهه‌های قبل رشد چشم‌گیری کرده، به نحوی که ما امروز شاهد این هستیم که قرآن کریم و علوم مرتبط با آن در تمامی پایه‌های تحصیلی حوزه، چه به صورت آزاد و چه به صورت دروس تحت برنامه وجود دارد. به عنوان مثال در دروس غیر تخصصی؛ یعنی در بخش عمومی و در پایه یک تجوید و تلاوت - که طبیعتاً به عنوان گام نخست و مرحله آغازین انس با قرآن است - وجود دارد و طلاب عزیز در این مرحله به این بخش از قرآن آموزی مبادرت می‌ورزند. در پایه‌های ۲ تا ۵ تفسیر را به صورت مختصر روان و به زبان فارسی می‌خوانند. در پایه ۶ یک دوره مختصر علوم قرآنی فرامی‌گیرند و در پایه‌های ۷، ۸، ۹ و ۱۰ متون سخت‌تری مانند جوامع الجامع و المیزان را فرا می‌گیرند. بنابراین طبیعی است، وقتی دروس سطح به ۱۰ پایه تقطیع و تقسیم می‌شود و در هر پایه به نوعی دروس مربوط به قرآن وجود دارد، این خودش می‌تواند مایه خوشحالی و خرسندی باشد. در کنار دروس تحت برنامه، یک سلسله درس‌های آزاد برای سطوح مختلف نیز وجود دارد که من به تعدادی از آنها جهت تقدیر از اساتید هم که شده اشاره می‌کنم؛ از جمله درس حضرت آیت الله جوادی آملی، درس تفسیر روز چهارشنبه هر هفته حضرت آیت الله وحید، درس حجت الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی و درس حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محسن اراکی. به غیر از درس آیت الله وحید که هفته‌ای یک جلسه است، بقیه دروس به صورت روزانه برگزار می‌گردد. درس آیت الله وحید برای طلاب درس خارج است و در درس آیت الله جوادی نیز افراد بسیاری که درس خارج می‌خوانند حضور دارند.

در کنار درس‌های عمومی حوزه، شاهد حضور قرآن در کنار درس‌های حوزوی، به صورت تخصصی هستیم که این نیز بحمدالله جای بسی خوشحالی است. البته در کنار برنامه‌های ذکر شده، مراکزی نیز هستند که دروس قرآنی، تفسیر و علوم قرآنی را به عنوان بخشی از درس‌های مربوط به قرآن و حدیث تدریس می‌کنند، که عبارتند از: ۱. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۲. جامعه المصطفی العالمیه، هم در مدارس عالی فقه و معارف و هم در مدرسه عالی امام

اگر مفسری داریم که درس اصول و فقه او اصلی است، باید درس تفسیر او هم اصلی باشد؛ زیرا او می‌خواهد به عنوان یک مفسر باشد و اگر او یک فقیه مفسر است باید درس تفسیر او هم اصلی باشد. کلام هم اینگونه است. اینکه ما بگوییم یک نفر مفسر محض است، این امکان ندارد. اگر یک نفر مفسر و صاحب نظر در علوم قرآنی داریم که می‌خواهد در این حوزه متخصص شود، همانطور که به فقه و اصول او بها داده می‌شود، به همان میزان به تفسیر و علوم قرآن او نیز بها داده شود.

به نظر من یکی از مواردی که می‌توان به عنوان نمونه بی‌توجهی به قرآن، تفسیر و علوم یاد کرد و به عنوان غبار مهجوریت از آن یاد کرد این است که در دیدار فضلالی حوزه‌های علمیه در آذرماه ۱۳۸۶ همه ارباب علوم از فلسفه و عرفان گرفته تا ادبیات، از نهضت نرم‌افزاری گرفته تا فناوری‌های دین، از آموزش و پژوهش گرفته تا تبلیغ و عرصه‌های دیگر سخن گفتند و درد دل خویش را ابراز نمودند جز اهالی قرآن که به تبع خود قرآن مهجورند و در برنامه ریزی‌ها مد نظر نیستند و از هیچ قرآن پژوهی خواسته نشد تا مانند دیگر اصحاب علوم، قرآن را در آن مجمع حوزوی مطرح نماید. البته از برخی از عزیزان که از تخصص گرایی سخن گفتند و در خلال مطالبشان پیشنهاد حضور جدی قرآن در حوزه‌های امامیه را دادند، صمیمانه تشکر می‌شود.

**مراکز قرآن پژوهی در حوزه چه مراکزی هستند، فعالیت‌های اصلی آنها را نام ببرید؟ چه نقدها و پیشنهادهایی در ارتباط با این مراکز دارید؟**  
این بخش از فعالیت‌های قرآنی نیز به نسبت زمان‌های گذشته، رشد چشمگیری داشته و تعداد مراکزی که به هر نوعی با فعالیت‌های قرآنی سر و کار دارند، به ده‌ها مرکز بالغ می‌شود، ولی بنده به چند مرکز شاخص اشاره می‌کنم. البته مراکز به دو سه دسته و گروه تقسیم می‌شوند. یک سری مراکزی که صرفاً به کارهای پژوهشی قرآنی می‌پردازند. برخی مراکز که بخشی از کارهای عمده آنها قرآن پژوهی و پژوهش‌های قرآنی است و برخی دیگر از مراکز در کنار آموزش، پژوهش‌های قرآنی هم دارند.

در رابطه با مراکز پژوهشی، از مراکزی که دو جنبه‌ای هستند؛ می‌توان به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی و نیز مرکز جامعه المصطفی‌العالمیه اشاره کرد. هم چنین جامعه الزهرا و حوزه علمیه خواهران نیز این گونه است.

در خصوص مراکزی که کار پژوهشی محض دارند، نیز می‌توان بر مرکز فرهنگ و معارف قرآن وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی - البته در این مرکز برنامه‌های خاصی دارند که یکی از این کارها برنامه‌های پژوهشی خاص است - و نیز پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی که برخی از متصدیان آن روحانی هستند اشاره کرد. این مراکز مجموعه‌ای فعالیت‌های پژوهشی مشغول هستند. البته مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن، پژوهش‌های ضمن آموزش نیز دارد یعنی در کنار آموزش، یک ماده درسی تحت عنوان پژوهش وجود دارد، که از سوی معاونت با یک پژوهش ترمی، یا میان سالی گذرانده می‌شود. که در ترمی باید قرآن پژوه چنین پژوهشی را ارائه دهد و این کارمنهای پژوهشی است که توسط استاد به عنوان جزئی از درس محسوب می‌شود. البته برخی از درس‌های ما با صبغه پژوهشی است و در برخی دیگر از درس‌ها کار پژوهشی توسط استاد ارائه می‌شود، که جدای از این بحث است، بلکه

پژوهش‌هایی که در قالب پایان نامه‌ها، رساله‌ها و قبل از آن به صورت تحقیق پایانی است، هر کدام در حقیقت پژوهش‌های عمده‌ای را انجام می‌دهند. بنابراین در سیستم آموزشی این مرکز، درسی است به عنوان پژوهش یک تاشش که قرآن پژوهان باید این پژوهش‌ها را ارائه دهند، که تحقیقات مبتلا به روز را خواهند داشت، اما آنچه می‌توان به عنوان نقطه ضعف پژوهش‌ها بدان اشاره نمود، عدم هماهنگی و عدم سیاست‌گذاری واحد و در نتیجه یک سری موازی کاری‌ها است که انجام می‌شود. البته تصور شخصی بنده این است که نفس موازی کاری بد نیست، به دلیل اینکه تازمانی که در میان متقاضیان ما افرادی با سلیقه‌های مختلف وجود داشته باشد، طبیعی است که عده‌ای با سلیقه ما کنار نیایند و در مرکز دیگری فعالیت کنند و شاید کسانی با سلیقه دیگران سازند و بیایند اینجا فعالیت کنند و اگر با این دو مرکز نیز هم سلیقه نباشند، در مرکز سومی فعالیت خواهند کرد. بالاخره وقتی سیاست‌ها، سلاقی، برنامه‌ها و برخوردها مختلف باشد، طبیعتاً افرادی هم که دنبال تحقیق، پژوهش و همکاری باشند مختلف خواهند بود، لذا از این زاویه می‌توانیم بگوییم که تعدد مراکز چه در حوزه آموزش و چه در حوزه پژوهش نقطه مثبتی است. در هر صورت همانطور که ما در برخی از شاخه‌های علوم اسلامی در حوزه تشکیلات یک مجامع عالی را داریم، اگر بیایم در پژوهش‌های قرآنی هم یک مجامع عالی تشکیل بدهیم، که سیاست‌های کلی و نیازهای آموزشی و پژوهشی را مشخص بکنند آن وقت دیگر خیلی مشکل نخواهد بود. لذا پیشنهاد من این است که در این زمینه مجامع عالی تشکیل شود. بنابراین بزرگ‌ترین نقدی که بر برنامه‌های پژوهشی است که من با برخی از آنها سر و کار دارم، به نوعی احساس چندباره کاری و موازی کاری است.

**باتوجه به مطالب گفته شده بفرمایید قرآن و فقه چه نسبتی باهم دارند و یا چه نسبتی می‌توانند باهم داشته باشند؟**

از قدیم الایام معروف بوده که در مباحث علوم اسلامی وقتی مجال استدلال فراهم می‌شود، یکی از منابع اصلی قرآن بوده است. هر چند در بسیاری از موارد این تعبیر شایع بوده که: «العمدة هی الاخبار» و سراغ اخبار می‌رفتند، اما در حقیقت قبل از پرداختن به حدیث بالاخره از کتاب و آیات قرآن به عنوان یکی از ادله مورد بررسی سخن به میان آمده است. در حال حاضر نیز اگر ما بخواهیم یک مسئله فقهی را مطرح بکنیم که کشش درونی و طبیعی این است که اول ببینیم قرآن چه می‌فرماید، لذا از این جهت می‌توان گفت که از اول فقه تا آخر و بلکه در اصول الفقه هم از اول تا آخر به نوعی قرآن در کنار حدیث به عنوان دو منبع اصلی و به تعبیر دیگر «فقین» هر دو حضور دارند. از این جهت ما قرآن را به عنوان اصیل‌ترین منبع حکم و اصیل‌ترین مصدر تشریح و فقه و احکام می‌بینیم و این در کنار فقه و اصول و حتی در دیگر شاخه‌های علوم اسلامی مثل کلام و اخلاق و غیره نیز حضور دارد و در این جهت بحثی نیست در رابطه با اینکه در درس فقه چه مقدار به قرآن توجه می‌شود، بر می‌گردد به نوع بینشی که در ارتباط قرآن با فقه وجود دارد. تا آنجایی که ما توانسته‌ایم و استقصا کرده‌ایم، در حوزه آیات الاحکام از قدیم الایام این سخن مطرح بوده که اصلاً چقدر از قرآن فقه است، این میزان و حجم از آیات نسبت به فقه گویا میزان ارتباط فقه با قرآن را مشخص می‌کرده است. زمانی که مفسری می‌گوید در تمام قرآن صد و پنجاه تا آیه بیشتر در رابطه با احکام وجود

ندارد، جایگاه آن را نیز قطعاً ضیق خواهد دید! ببینید آیات الاحکام در حقیقت مجمعی میان فقه و تفسیر است و اگر کسی بخواهد در این حوزه درسی تدریس یا تحصیل داشته باشد، که همزمان بخواهد در دو شاخه فعالیت بکند، همان فقه القرآن است؛ یعنی از یک جهت فقه و از یک جهت تفسیر است. زمانی که بیش از یک مفسر و یا یک فقیه این باشد که ما بیش از صد و پنجاه تا آیه فقهی در قرآن نداریم، این شخص چه مقدار می تواند برای فقهی که در قرآن است ارزش قایل باشد، معلوم است که خیلی اندک خواهد بود.

ما معتقد هستیم که قرآن مصداق اصلی تشریح احکام است و روایات هم با همه اهمیتش در مقام تبیین، تفصیل، تخصیص، تمیید و اینگونه ارتباط در رابطه با آیات الاحکام است. از طرف دیگر افراد دیگری پیدا شده و گفته اند که پانصد آیه در مورد آیات الاحکام وجود دارد که این تعداد آیه نسبت به ۱۵۰ آیه، عدد مشهورتری است. البته کسانی که پانصد آیه را ذکر می کنند، خیلی نمی توانند برای آیات قرآن ارزشی قایل شوند. گاهی مشاهده می کنیم که دیدگاه جدیدی پیدا شده و می گوید که نصف قرآن و یا همه قرآن آیات فقهی است که این در مقابل آن افراطی است که در آن طرف قضیه است. دیدگاه افراطی دیگری هم پیدا می شود. طبیعی است کسی که چنین بینشی را نسبت به قرآن داشته باشد، ممکن است فقه را مستغنی از جای دیگر بداند و قرآن را تنها دلیل بشناسد، ولی اگر ما یک دیدگاه معتدلانه در این قضیه داشته باشیم و آنچه که ما مستقماً کرده ایم حداقل هزار آیه قرآن، یعنی چیزی حدود ۲۰ درصد آیات قرآن فقهی است و با این حجم آیات فقهی معظم مباحث فقهی را در خود جای می دهد.

در همین جا عرض کنم که قرآن کریم فقط به بیان مسائل فقهی نپرداخته است که بگوییم این آیه دلیل این مسئله است. در یک بررسی که نشان می دهد، بسیاری از آنچه که امروزه به عنوان قواعد اصولی و مسایل اصول فقهی مطرح است، در قرآن نیز قابل بررسی است؛ یعنی اگر ما این موضوع را از حوزه اصول الفقه بگیریم و بر قرآن عرضه کنیم، مثلاً به عنوان استصحاب، اجماع، برائت، احتیاط، مفاهیم، عوامل و بحث هایی از اصول عملیه و اصول لفظیه خواهیم دید دلیل مشروعیت آن در قرآن وجود دارد، جای بحث بسیاری دارد. در شق سوم یعنی در قواعد فقهی، قرآن کریم به بسیاری از این قواعد پرداخته است. به طور میانگین اگر قواعد فقهی را حدود صد تا بدانیم، یعنی صد قاعده فقهی داشته باشیم، در قرآن کریم به ۲۰ درصد این قواعد تصریح شده است، که ما از آن تعبیر به قواعد مصرحه می کنیم. مانند: قاعده «نفی عسر و حرج» و قاعده «نفی سبیل بر مؤمنین» و قاعده «نفی سبیل بر مؤمنین علی المؤمنین» و قواعد دیگر.

تعدادی از قواعد دیگر در قرآن کریم داریم که اینها به صورت مستنبطه است؛ یعنی آیه ای است که این قاعده از آن استنباط می شود، که از آن به قواعد مستنبطه تعبیر می کنیم. ما زمانی که می بینیم قرآن کریم در سه حوزه اصول الفقه، قواعد الفقه و مسایل فقهی سخن دارد و هر فقهی هم که بخواهد که در یکی از این سه حوزه بحث و بررسی داشته باشد. اگر ابتدا باید به سراغ قرآن برود، طبیعی است که برای او قرآن در مسیر استدلال و استنباط از جایگاه خوبی برخوردار است و واقعا ارتباط وثیقی میان قرآن، اصول الفقه و قواعد فقهی و مسائل فقهی وجود دارد. این مسئله واقعا غیر قابل انکار است. منتها نکته ای که در رابطه با فقه و قرآن است، این است که برخی از فقهای عظام (کثر الله امثالهم) که واقعا خدمات بسیار

شایانی به فقه کرده اند. گاهی باعث در حاشیه قرار گرفتن قرآن از مسیر استنباط شده اند، به نحوی که شاید اگر ما بخواهیم یک دوره فقه بنویسیم و اصلاً قرآن را نگذاریم، به هیچ جای استنباطشان ضرری نمی زند؛ یعنی می توان بدون قرآن یک دوره کامل فقه را نوشت. منتھی عرض بنده این است که ما اگر در حوزه استنباط و واقعا اصالة الحدیثی شدیم؛ یعنی اصالت را دادیم به حدیث و قرآن را بعد الحدیث قرار بدهیم، در این صورت قرآن فرع می شود. سخن من این است که نه تنها ظاهر قوی قرآن، بلکه برخی از نصوص هم در مصاف با اخبار - هر چند اخبار ضعیفه - تاب تحمل نخواهد داشت و آن خبر واحد که شاید مشکل سندی و دلالتی هم داشته باشد، بر ظاهر قوی قرآن حاکم می شود و قرآن راه سادگی از مسیر استنباط خارج می کند البته کسی به این مطلب تصریح ندارد، ولی عملاً نحوه استنباط به این سمت برده است. اگر شما برخی از استدلال های فقهی را ملاحظه کنید، می بینید که قرآن در حوزه آیات الاحکامی خود مطلبی را می گوید که ما اگر اصالة القرآنی بودیم، حکم فقهی به گونه دیگری می شد و چون اصالة الروایه بوده و مدعی هستیم که روایات، ما را مستغنی از مراجعه به چیز دیگری می کند، همان جا جواب خودمان را می گیریم. البته باور ما این است که روایات می تواند به عموم قرآن تخصیص بزند، مطلق آن را مقید کند، مبین آن باشد، مفسر مجملات باشد، حتی می تواند سنت متواتره نسخ قرآن باشد - گر چه در این زمینه موردی نداریم - ولی می تواند اینگونه باشد. چگونه می شود که در بعضی از جاها ظهور قوی قرآن به سادگی در برابر یک خبر واحد کنار برود و آن خبر واحد حاکم شود. البته علما و فقها وظیفه خودشان را خوب می دانند، ولی سخن در این است که در استدلال ها باید عنایت بیشتری به قرآن شود؛ چون اگر ما قبول داریم که قرآن اصیل ترین و اصلی ترین منبع تشریح است، پس در مقام استدلال هم باید از همان جایگاه برخوردار باشد.

این نکته هرگز به معنای تضعیف استدلال ها و ادله دیگر و یا تضعیف شاخه های دیگر علوم نیست و نخواهد بود و این مطلب را هم اضافه کنم که در آن طرف قضیه اگر ما بخواهیم یک مفسر خوبی تحویل حوزه و جامعه بدهیم، قرآن پژوهان ما می بایست در حوزه اصول الفقه نیز قوی باشند و اگر واقعا می خواهند از یک آیه تفسیر صحیح داشته باشند، باید در اصول مجتهد باشند. هرگز سخن ما به این معنا نیست که حوزه اصول الفقه را کنار بگذارد و همین طور بدون توجه به قواعد و بدون توجه به اصول به تفسیر گفتن و تفسیر کردن قرآن بپردازد.

در پایان از شما به خاطر طرح این مسئله تشکر می کنم.

